

بسمه تعالی

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا أبی القاسم محمد و علی آلہ الطیین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

«السلام علیک یا ابا عبدالله و علی ارواح التي حلت بفنائک علیک مٹا سلام الله ابدًا ما بقینا و بقی اللیل و النهار و لا جعله الله آخر العهد منا لزیارتکم السلام علی الحسین و علی ابن الحسین و علی اولاد الحسین و علی اصحاب الحسین»

«یا لیتنا کنا معهم فنفوز فوزاً عظیماً.»

«اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد و آخر تابع له علی ذلك. اللهم العن الاصابة التي جاهدت الحسین و شایعت و بایعت و تابعت علی قتله. اللهم العنهم جميعاً.»

دلیل هفتم: دلالت التزامیه ادله‌ی داله بر کیفیت تطهیر (1:22)

بحث در ادله تبعیت ید غاسلِ عاصر از طهارتِ مغسول بود. خب برای اثبات این مدعا به ادله‌ای تمسک شده بود تا رسیدیم به دلالت التزامیه ادله‌ی داله بر کیفیت تطهیر که در آن ادله تنبیهی نشده و بیان نشده که دست شسته بشود. گفتیم آن ادله به دلالت التزام دلالت می‌کند بر تبعیت. چرا؟ چون بین دو چیز متصل به هم دیگر، در حالی که هر دو ترند، خیسند و مرطوب هستند و به هم متصلند عرف ملازمه می‌بیند بین طهارت یکی از آن‌ها و طهارت دیگری و تفکیک بین الطهارتین دور از نظر عرف است. بنابراین وقتی شارع فرمود این مغسول پاک است، قهراً به دلالت التزام عرف می‌فهمد یعنی آن یدی هم که همراه اوست و با اوست، پاک است. چون این دو تا متصل با هم هستند و تفکیک را عرف نمی‌فهمد. اگر شارع این مطلب را قبول ندارد، باید آن ملازمه را از ذهن عرف بزداید و بگوید نه، این ملازمه بی‌خود است، من تخطئه می‌کنم این ملازمه‌ی در ذهن شما را. اما اگر او را تخطئه نکرد مع این که عالم به وجود چنین ملازمه‌ای در ذهن عرف است و آن وقت بیاید بگوید مغسول پاک هست، قهراً این دلالت التزامیه هم محقق می‌شود و پای شارع نوشته می‌شود.

این، تقریب استدلال بود که این استدلال از محقق همدانی قدس سره هست.

اشکال دلیل هفتم: (3:43)

خب قبلاً ما در این بیان مناقشه کردیم در بحث تبعیتِ آلاتِ غُسلِ میت و عرض کردیم به این که این مطلب که می‌فرمایید مورد تردید است. چرا؟ چون طهارتِ تبعیه که دو چیز به صرف این که با هم بودند و هر دو متنجسند، اما عامل تطهیر بر یکی وارد شده و عامل تطهیر بر دیگری وارد نشده، خود این که بگویند آن که عامل تطهیر بر آن وارد شده طاهر شد و آن یکی هم به صرف این که متصل به آن است، پاک شد، این هم یک امر غریبی

است در نظر عرف که بدون ورود عامل تطهیر و صرفاً به خاطر تبعیت از چیز دیگری پاک شود. خب چون نجاست در نظر عرف یک نحو قذرات است، یک نحو کثافت است. این دو تا متنجسند یعنی هر دو دارای قذارتند و هر دو دارای نجاستند، ناپاکی در آن‌ها هست. ناپاکی را باید یک چیزی بیاید و آن را بزداید، بشورد و ببرد. آن عامل شوینده و مُزِیل در مغسول فرض این است که وارد شده، اما آن عامل برید و وارد نشده. اگر عامل بر آن ید وارد شده باشد که می‌شود همان حرف اول که خودش بالإنغسال تطهیر شد و دیگر لازم نیست به دلالت التزام بگوییم. فرض این است که ید مُنْعِیل نشده و مواضع غیر منغسله‌اش را می‌خواهیم بگوییم بالتبع پاک می‌شود. مواضع منغسله که خب آن‌ها پاک شده. این مواضع غیرمنغسله که عامل تطهیر بر آن وارد نشده، چه جوری آن نجاست و قذارت و این‌هایی که داشت، رخت بریسته و از بین رفته؟ این هم یک امر غریبی است. بله در یک جایی، یک احکامی است که بالتبع را عرف در آن جا غریب نمی‌داند. مثل این که وَلَدُ الْمُسْلِمِ مُسْلِمٌ. وَلَدِ مُسْلِمَانٍ بَعْدَ تَعَالُفٍ وَ تَعَالُفٍ بَيْنَهُمَا وَ تَعَالُفٍ بَيْنَهُمَا وَ تَعَالُفٍ بَيْنَهُمَا. خب در آن جا درسته. بابایش و مادرش مسلم هستند و می‌گوید بچه‌هایشان هم همین جور هستند با این که این‌ها هنوز عقل‌شان نمی‌رسد که شهادتین بگویند. این جا معلومه به جهت احترام به آن‌ها، تسهیلاً لأمر آن‌ها، شارع بفرماید این‌ها هم پاکند. آن جا تبعیت معنا دارد و صحیح است. یا در مورد مَسْئِیْنِ نَسَبِیْنِ بَعْدَ تَعَالُفٍ وَ تَعَالُفٍ بَيْنَهُمَا وَ تَعَالُفٍ بَيْنَهُمَا وَ تَعَالُفٍ بَيْنَهُمَا. خب آن جا هم ممکن است بگوییم برای خاطر همین که آن سابی و آسر در سهولت واقع بشود چون می‌خواهد با این زندگی بکند، آن جا عیبی ندارد. اما دو چیزی که متنجس شدند، هر دو حامل قذارت شدند، هر دو حامل کثافت شدند، عامل تطهیر و برنده‌ی قذارت در یکی وارد شد، دیگری را بگوییم به تبع آن پاک می‌شود به صرف این که با آن بوده و بدون این که آن عامل در این تأثیر کرده باشد، این یک امر غریبی است.

بنابراین، این دلالت التزام را در این جا نباید فقط از آن منظر به آن نگاه بکنیم و بگوییم در ذهن عرف تفکیک ندارد این دو تا. چرا این دو تا تفکیک دارد. عرف می‌گوید فرض این است که آب بر این ید وارد نشده، خب این متنجس را به چه وجهی بگوییم پاک شده. مثل أَعَالِی ید می‌ماند. یعنی وقتی که می‌شستند، همین جور این طرف و آن طرف ترشح بکند. بعضی‌ها هم وقتی که چیزی را می‌شورند، خیلی با متانت نمی‌شورند، شلوغ و پلوغ می‌کنند، آب این طرف و آن طرف می‌ریزد. مثل بعضی‌ها که وقتی وضو می‌گیرند تمام لباس‌شان پر از آب می‌شود. خب حالا این در اثناء شستن، آب چکه کرد به صورتش، به لباسش، به این طرف، به آن طرف، به آن طرف. لباس را می‌شورند و بگوییم همه آن‌ها پاک شده. چطور آن غریب است، این هم غریب است و فرقی نمی‌کند.

سوال: ...

جواب: ما حالا سر میت صحبت نمی‌کنیم. حالا فرض این است که شارع فرموده قذر است. عرف می‌گوید: ایها المتکلم شما خودت به ما گفتی این قذر است. علی مبنایت حرف می‌زنی. جدال است. جدال یعنی همان که خودت قبول داری، از تو می‌گیریم و به خودت بر می‌گردانیم. می‌گوییم شما که این حرف را داری می‌زنی، چه جور می‌خواهی بگویی این، همین جور پاک شده.

سوال: ...

جواب: نه، حالا می‌گویم چرا. این جور نیست چون در جواب به آن استدلال قبل بود. در استدلال قبل می‌گفت که لغویت لازم می‌آید یا عدم امکان تطهیر با ماء قلیل لازم می‌آید

و آن جا جواب دادیم. ممکن است عرف بگوید: بله این دست پاک نشده اما منجس نیست. چرا منجس نیست؟ به همان توضیحی که آن را برای شما دادم. حالا در این مجلس بحث شاید عرض نکردم. آن توضیح این بود که گفتیم یک افتراقی است بین این ید که درسته با ملاقات با آن مغسول متنجس شده اما بالاخره در اثناء غسل، آب با این ید ملاقات کرده و ممکن است درجه نجاستش تقلیل پیدا کرده باشد به حدی که دیگر تنجیس نتواند بکند. فلذا در عرف هم هست و در شرع هم به حسب فتاوی بسیاری از بزرگان فقه هم هست که فرمودند واسطه وقتی زیاد می‌شود، تنجس وجود دارد برای آن واسطه، اما منجسیت ندارد. چرا؟ چون نجاستش ضعیف می‌شود و دیگر سرایت نمی‌دهد، اما خودش بالاخره هنوز ناپاک است. و در عرف هم همین جوره. ببینید یکی چیزی عین نجس است و وقتی یک شیء الف با آن عین نجس ملاقات می‌کند، قذارتش شدیدتر است و حالا اگر شیء ب با شیء الف ملاقات کرد، این شیء ب هم تنفر نسبت به آن هست اما نه به اندازه آن شیء الف که بلاواسطه با عین نجس ملاقات کرده. حالا یک واسطه دیگر که می‌خورد، همین طور ممکن است خودش قذر باشد اما دیگر می‌گویند این قدرها قذارتش نیست که بتواند قذارتش منتقل بشود، سرایت پیدا بکند. هر چه فاصله از مبداء زیاد می‌شود، آن توانایی انتقال قذارت خودش به دیگری ضعیف می‌شود مثل ویروسی است که ضعیف شده. آن اول که هست، قوی است و این وقتی ضعیف می‌شود، دیگر نمی‌تواند بیماری را منتقل بکند. این جا هم در اثر این که بالاخره شستشو می‌شود، آب به آن می‌خورد، ممکن است تطهیر نشود اما شرط سرایتش از بین رفته باشد. یک بار، دو بار ممکن است آب به آن خورده باشد و تطهیر نشده باشد، اما شرط سرایتش از بین رفته باشد. بنابراین، این معقول است و در عرف هست و در شرع هم معقوله.

سوال: این نگاه‌های عرفی در بحث نجاست و طهارت که بحث اعتباریات شارع است، اصلاً جا ندارد. در خیلی جاها عرف می‌آید یک قذارتی را ثابت می‌کند ...

جواب: نه. ببینید دو تا مطلب نباید خلط بشود. اعتبارات شرعیه درسته مربوط به شارع است اما چون شارع کلماتش را منتقل به عرف می‌کند، مخاطبش عرف است، ذهنیات عرف در فهم مطالب گوینده، مؤثر است. بنابراین شارعی که آگاه هست بر این که چنین ذهنیاتی در ذهن عرف هست و از کلامش این جور ممکن است برداشت کنند، اگر خلاف آن مقصودش است، باید قرینه بیاورد و الا همان که عرف می‌فهمد معتبر است. فلذا فقهاء می‌فرمایند ملاک، فهم عرفی است. این که ملاک فهم عرفی است، منشأش همین است که مخاطب به کلام شارع عرف است، به خصوص در فرعیات، نه در آن مطالب معارفی. در مطالب معارفی دقت است. اما در عرفیات که دارند مسأله نماز و روزه و طهارت و نجاست و این‌ها را می‌گویند، در این‌ها مخاطب، عرف عام است. وقتی عرف عام یک ذهنیتی دارد که اگر این جور با او حرف می‌زنی، آن جور برداشتی می‌کند، اگر شارع این را قبول ندارد، باید قرینه بیاورد و الا به مقصد خودش نرسیده.

سوال: حاج آقا ذهنیت عرفی در خبیثی و کثیفی چه به درد ما می‌خورد؟ در نجاست و طهارت که اصلاً خیلی از جاها عرف یاری نمی‌کند آن چیزهایی را که شارع دارد جعل می‌کند.

جواب: نه یاری نمی‌کند ولی اگر شارع گفت حالا من این را نجس می‌دانم ...

سوال: نمی‌فهمد. با فهم عرفی خودش نمی‌تواند توجیه کند این جعل شارع را.

جواب: چرا می‌گوید: این را هم گفته مثل بول است. دیگر بالاتر از این که نیست. بول، هم نجس عرفی است و هم نجس شرعی است. می‌گوید: من میت را هم این جوری می‌دانم. حالا این تشبیه، تشبیه خوبی نشد. ولی یعنی

سوال: ...

جواب: اولاً استدلال مبنی بر تنزل از آن دلیل است. یعنی دلیل آخری است. ثانیاً اگر سیره گفتیم، ما که نمی‌گوییم شارع نمی‌تواند تعبد کند و بگوید من می‌گویم این پاک است. سیره کاشف از این که شارع تَعَبَّدًا بطهارة الید. نمی‌خواهیم با دلالت التزام درست کنیم. یک لزومی درست کنیم و بگوییم که از آن، می‌فهمیم این هم هست. سیره یعنی این که این‌ها متشرعند و این متشرعه معامله طهارت با این ید می‌کنند پس این معامله کردن آن‌ها به دلیل اینی کشف می‌کند از این که شارع فرموده و اگر خب شارع بفرماید، روی چشم ما جا دارد. بنابراین این جا دنبال این حرف‌ها نیستیم.

بنابراین فرمایش محقق همدانی رضوان الله علیه محل اشکال هست.

دلیل هشتم: الارتکاز العرفی یا ارتکاز العقلایی (14:50)

دلیل هشتم که محقق حکیم قدس سره به آن استدلال فرموده: الارتکاز العرفی یا ارتکاز العقلایی.

بیان مطلب ایشان این است که در ارتکاز متشرعه این است که این ید، پاک است. فرق ارتکاز با سیره این است که سیره عمل خارجی است که از متشرعه سر می‌زند. اما ارتکاز یک معلوم ذهنی است و ممکن است در عمل هم هیچ وقت موردی برای آن پیش نیامده که بر طبقش عمل بکنند. اما در ذهن‌شان این است که اگر این هم باشد همین طور. مثالی که زده می‌شود برای این از باب تقریب این است که مثلاً می‌بینید در ذهن متشرعه زمان ائمه علیهم السلام این است که اگر کسی احیاء ارض بکند، معمولاً آن زمان‌ها یک نفر که می‌توانسته احیاء ارض بکند چه قدر بوده؟ چند هکتار مثلاً به رحمت حالا با شخم کردن با گاو و با چه. در ذهن کسی نبوده که یک کسی بتواند یک روزه مثلاً هزار هکتار را یک مرتبه احیاء کند یعنی عملاً چنین چیزی محقق نمی‌شده ولی در ذهن‌شان این بوده که حالا اگر کسی توانست هزار هکتار را احیاء نماید، مالک آن هم می‌شود. به این می‌گوییم ارتکاز متشرعه. ولو عمل‌شان نیست اما در ذهن متشرعه این هست که اگر این بشود، مالک آن هم است. این یک معلوم ذهنی است. خب حالا ارتکاز متشرعی هم مثل سیره متشرعه، کاشف اینی است از فرمایش شارع است فلذا امضا نمی‌خواهد. چون فرض داریم می‌کنیم که این‌ها متشرعه هستند. یعنی معلومات‌شان را، عمل‌شان را، از شرع گرفتند. بما أنهم متدینون و المهممون بتطبیق اعمالهم مع الاحکام الشرعیه دارند این حرف را می‌زنند. خب انسان کشف اینی می‌کند که پس بنابراین شارع گفته که این ذهنیت پیدا شده. این ارتکاز ذهنی متشرعه که واجب الوجود نیست بلکه یک پدیده است لذا علت می‌خواهد. این علت، فتاوی خودشان نمی‌تواند باشد چون آن‌ها مهمتند به این که از شارع بگیرند. فلذا ارتکاز متشرعه معاصر با شارع به درد ما می‌خورد. از فقهای عامه نگرفتند، از قیاس و استحسان نگرفتند. از جاهای نگرفتند. آن‌ها علل این ذهنیت نشده. پس این

پدیده علتش چیست؟ معلوم می‌شود شارع گفته. هر معلولی کشف از علت می‌کند. این معلول یعنی این ارتکاز ذهنی متشرعی بما هم متشرعه ولو در عمل مجال تطبیق پیدا نکرده باشد، کشف این می‌کند از اینکه شارع عَلَّمَهُمْ هَذَا. این، از شارع گرفته شده. خب ارتکازات متشرعین هم حجة. منتها ما چه چیزی را در ارتکازات متشرعی می‌خواهیم؟ باید اثبات بشود. همان طور که سیره متشرعه نیاز به اثبات دارد از نظر صغری که این سیره بوده، بودن چنین ارتکازی هم در ذهن متشرعه، احتیاج به اثبات دارد. و ما در این جا اگر بخواهیم صرف نظر از آن سیره بکنیم، دلیلی بر اثبات این که در ذهن متشرعه بما هم متشرعه چنین چیزی می‌باشد، نداریم و الا اگر بخواهیم صرف نظر از آن سیره نکنیم، بله به همان جهتی که گفتیم در سیره هست، در این جا هم قبول داریم یعنی به نحو عدم استبعاد که بعید نیست ادعا بشود که همان طور که در عمل‌شان هست، قهراً در ذهن‌شان هم هست. چون عمل، فرع بر ارتکاز و ذهنیت است. این بعید نیست اگرچه بزرگانی هم مثل مرحوم محقق خویی و مرحوم محقق شهید صدر قدس سرهما، به مرحوم محقق حکیم اشکال کردند که نه، چنین ارتکازی وجود ندارد. انکار کردند وجود این ارتکاز را ...

عبارت مرحوم محقق خویی در تقریرات بحث ایشان را بخوانم.

«و ما يقال من ثبوت السيرة، و الارتكاز العرفی و الإطلاق المقامی لأدلة التطهير المتضمنة للأمر بالغسل.» [1]

خب حالا این جا یک توضیحی عرض کنم. ببینید عرض کردم که ارتکاز یک پدیده است. یک موجود در ذهن شخص است. موجود بلا علت نمی‌شود. این علت‌ها را وقتی که حصر می‌کنید و یکی یکی محاسبه می‌کنید، بر همه آن‌ها باید قلم سرخ بزنید، جز این که از شارع گرفتید. این‌ها بما هم متشرعه چنین ذهنیتی دارند. بما هم متشرعه و بما هم مهمتومون به این که ببینند ائمه علیهم السلام چه گفتند چنین ذهنیتی دارند. آیا می‌شود بگوییم که همه این‌ها چون عامه گفتند این ذهنیت را دارند؟ خیر. بله اگر یکی یا دو نفر بود، ممکن است احتمال داده شود که عامه گفتند و آن دو نفر خیال کردند ائمه علیهم السلام این را می‌گویند. اما همه که نمی‌شود این جور خیال بکنند. هم زراره چنین خیالی کرده، هم محمد بن مسلم چنین خیالی کرده، هم ابن ابی عمیر چنین خیالی کرده، هم آن بزرگ، هم آن بزرگ. این نمی‌شود. یکی یا دو نفر غفلت می‌کنند اما نه این که همه غفلت بکنند. این غفلت در همه که بله دیگران گفتند، اعداء اهل بیت گفتند، فقهای عامه گفتند، و همه‌ی این‌ها هم خیال کردند ائمه علیهم السلام گفتند، داده نمی‌شود. بله بعضی‌ها ممکن است خیال بکنند اما این طور نیست که همه خیال بکنند. بنابراین وقتی همگانی شد، این که بگوییم غفلت کردند، زدوده می‌شود. این که بگوییم هوا و هوس خودشان باعث شده که چنین ارتکازی را پیدا کنند. هوا و هوس همه این‌ها بما فیهم الاتقیاء، الورعین، آیا می‌شود بگوییم هوا و هوس‌شان باعث شده که همه‌شان این حرف را پای ائمه علیهم السلام بنویسند. حالا یکی یا دو تا ممکن است اما همه این‌ها؟ شما وقتی تک تک احتمالاتی را که موجب پیدا شدن این ارتکاز است، محاسبه می‌کنید، می‌بینید همه جواب منفی دارد الا یک چیز و آن این که این را از شارع گرفتند. این، تعلیم شارع بوده. «اخذوه منه»، فلذا همین بیان در سیره متشرعه هست و همین بیان در ارتکاز متشرعه هست.

سوال: ...

جواب: ببینید آخر علتش چه چیزی می‌تواند باشد؟ خب آدم علت‌هایش را می‌تواند حصر کند. یا این است یا این است یا این است. اما یک چیزهایی که ما احتمالش را ... این‌ها

دیگر ...

سوال: ...

جواب: باز این که حل مسأله را می‌کند، همین نکته‌ای است که بارها تکرار کردم. این نکته را مرحوم شهید صدر قدس سره در باب سیره فرموده است که وقتی گفتید سیره متشرعه هست، نمی‌شود گفت این غفلت همگانی است. همه غفلت کردند. خب غفلت برای ده نفر، بیست نفر ممکن است پیدا شده باشد، اما همه غفلت کردند؟ این ممکن نیست. علاوه بر این که هر جا سیره متشرعه این چنینی باشد و معاصر با معصوم علیه السلام باشد، راه دیگری هم وجود دارد برای این که آن را حجت بکنیم و آن این است که فی مرئی و منظر المعصوم علیه السلام بوده و ردع نکردند اما این یک بیان دیگری می‌شود.

سوال: ...

جواب: این‌ها یک مقدری مباحث اصولی است که در آن جا بیان شده. ببینید اگر شارع می‌بیند عقلاء یک سیره عقلانی دارند که این در معرض این است که اگر شارع ردع نکند، شرعیات را بر طبق همان عمل کنند، در آن جا هم بزرگان فرمودند: این جا باید شارع ردع کند. اگر یک سیره‌ای است در غیر شرعیات، مثلاً در باب حجیت خبر واحد گفتند مردم در امور خودشان به گفتار ثقه اعتماد می‌کنند و عمل می‌کنند. گفتند این سیره عقلایی و عرفی که در امور غیر شرعیه، در امور خودشان، به حرف آدم ثقه و آدمی که پیش‌شان معتمد است اعتناء می‌کنند، ترتیب اثر می‌دهند، در معرض این قرار می‌دهد که پس این‌ها در امور شرعیه‌شان هم همین کار را بکنند فلذا علی الشارع است که اگر قبول ندارد بیاید ردع کند از آن.

سوال: ما که سیره را پذیرفتیم یعنی عمل را پذیرفتیم. ...

جواب: ما گفتیم بعید نیست بگوییم ارتکاز هست. چون سیره حتماً مسبوق به ارتکاز است. ما پذیرفتیم. آن آقایانی که اشکال می‌کنند، شما به آن‌ها اشکال کنید.

سوال: ...

جواب: بله ارتکازاتی که در معرض عمل است.

سوال: ...

جواب: بله بله، الان نیست ولی در معرض است.

سوال: ...

جواب: ببینید در معرض عمل بودن یک وقت این است که خیلی فاصله زمانی دارد، این محل کلام است. بعضی بزرگان گفتند بله آن جا هم باید نهی کند چون اسلام دین خالد است و این اولیای اسلام هم که می‌دانند قرن‌ها دست‌شان از مردم کوتاه خواهد شد. آن‌هایی‌شان که از بین مردم ارتحال پیدا کردند و آن امام دوازدهم ارواحنا فداه و سلام علیه به حسب مصلحت الهیه باید در پس پرده غیبت باشد و از طرف دیگر می‌دانند چنین موضوعی پیش خواهد آمد پس باید بگویند. چنین مطلبی از مرحوم امام نقل شده و

مرحوم آقای فاضل قدس سرهما هم همین را می‌گویند. فلذا بی‌تر مستحذنه را اگر رادعی در شرع نباشد، می‌گویند حجت است ولو سیره برای امروز است اما شارع که اطلاع دارد چنین سیره‌ای بنیاد خواهد شد، آن باید ردعش کرده باشد ولو به اطلاقات ولو به عموم، و به یک چیزی. یک نظر دیگر این است که نه، چنین چیزی نیست. چون وقتی بعدی‌ها نبودند، شارع راهکارهای اصلی را داده. خب اگر این جوری شد و حجت ندانستند و برایشان معلوم نشد، به اصول عملیه کار را حل می‌کنند. بن‌بست نیست تا بگوییم حتماً باید این کار را انجام داده باشند.

مطلب دیگر این است که آن ارتکازاتی که درسته الان پیدا نشده ولی در آستانه عمل است مثل دست، دست یک چیزی نیست که آن را نخواهند بشورند. فرض کنید الان کنار آب کر هستند. کنار دریا هستند اما این در معرض این هست چون اگر یک مسافرتی بروند، این پیش می‌آید. این جاها را خب باید بفرماید و مسألتنا این جور.

حالا این جا یک تعبیری است که ما این جوری تقریر کردیم این بیان را. گفتیم ارتکاز متشرعه. خب ارتکاز متشرعه اگر گفتیم قبوله و بیانش هم همین است. صغراً و کبراً مورد قبول است. اما آن جور که عبارت فقه الشیعه را خواندیم، گفتند ارتکاز عرفی. در ذهن عرف این هست نه بما أنهم متشرعه. خب این خودش می‌شود یک بیان آخری یا تقریب دیگری از ارتکاز. یعنی دلیل را الارتکاز قرار بدهیم و آن وقت بگوییم این ارتکاز إما عرفی است و إما شرعی است و إما مثلاً عقلایی است. تقسیم بکنیم. خواستید هم می‌توانید این‌ها را دلیل جداگانه قرار بدهید. بگوییم این، ارتکاز عرف است که دو چیزی که با هم است، دیگر حکم‌شان مثل هم می‌ماند. در ارتکازشان است و این، شبیه حرف حاج آقا رضا همدانی قدس سرّه و مثل همان است. کأنّ برداشت محقق شهید صدر قدس سره هم همین باشد. بعد ایشان می‌فرمایند که اگر بخواهی ارتکاز عرفی بگویی این ممنوع است. و قیاس ما نحن فیه به رطوبات متخلفه در ثوب بعد از عصر باطل است. کسی بگوید ثوبی را شستیم و این آب قلیل است و متنجس است. فشار هم دادی، عصر کردی، ولی خشک که نشده بلکه روی آن رطوبت است و حتی قطراتی ممکن است باشد و بعد هم وقتی آدم آن را روی بند می‌اندازد، قطراتی از آن می‌آید. چطور می‌گویید آن پاک است؟ خب ید غاسل هم مثل همان است. در ذهن عرف می‌گوید آن پاک است و در نجاسات عرفیه‌شان هم همین جور، پس این جا هم همین جور است. ایشان جواب می‌دهند به این که فرق است بین المقامین. در آن جا کالشیء الواحد حساب می‌شود. و اگر یادتان باشد در آن بحث خودش حتی بعضی‌ها هم مثل محقق سید محمود شاهرودی قدس سره در حاشیه عروه‌شان یا وسیله‌شان دارد که باید آن ما بَقِیَ فی الثیاب کالعرض نسبت به جوهر باشد. یعنی حسابی بچلاند که آن فقط یک نمی و رطوبتی باشد. این است که با آن یکی است. اگر این جوری شد، با آن یکی است. اما ید با مغسول منفصل هستند. دو تا موجودند که مستقل هستند و حالا با هم در موقع شستشوی آن مغسول به کار گرفته شده. این جا چطور می‌توانیم بگوییم در ذهن عرف این است که این هم حکمش یکی است. آن جا به خاطر وحدت است. به خاطر یکی شدن و تقریباً عرض و معروض شدن است. اما این جا که دو موجود مستقلی هستند که با هم مرتبط بودند برای این که لباس را معمولاً با دست می‌شورند.

ثانیاً این که بگوییم در ذهن عرف است یعنی چه؟ یعنی می‌خواهید بگویید دلالت التزام درست می‌شود برای دلیل که همان بیان مرحوم محقق همدانی است. اگر می‌خواهید بگویید نه، ما نمی‌خواهیم بگوییم دلالت التزام درست می‌شود، خب چه قیمتی برای این

ارتکاز عرفی است. ارتکاز عرفی بما الله ارتکاز عرفی چه قیمتی برایش هست؟ مگر بفرمایید که ما می‌گوییم ارتکاز عرفی چون در معرض این است که یک غفلتی برای عرف ایجاد می‌شود، در اثر این ارتکاز عرفی بطرف علی‌العرف الغفلة از این که بروند دست‌شان را بشورند. چون این چینی است، اطلاق مقامی درست می‌شود. یعنی شارع می‌بیند اگر اعلام نکند، اگر نگوید که ایها الغسله بروید دست‌هایتان را بشوید، آن خمیر مایه‌ی عرفی در اذهان موجب غفلت‌شان می‌شود که به آن ضوابط شرعیه که المتنجس اذا لاقی شیئاً یتنجسه و امثال ذلک توجه کنند. یعنی غفلت ایجاد می‌شود که به آن‌ها توجه کنند. فلذا چون نمی‌تواند به آن‌ها بسنده کند در اثر این مغروسیت و سبطره این ارتکاز عرفی و ایجاب غفلت، بر او هست که بگوید. و وقتی نفرمود پس معلوم می‌شود حکمی ندارد و الا اطلاق مقامی اقتضاء می‌کرد که بفرماید.

بنابراین آن یک کلمه‌ی مرحوم محقق حکیم که فرموده الارتکاز العرفی، این را باید این جوری توضیحش بدهیم تا بشود یک دلیل برآسه برای خودش.

ولکن الحق همین است که باز ما در این جا الارتکاز العرفی را قبول نداریم. چرا؟ چون این ارتکاز یسبطن فی نفسه یک امر غریب عرفی را و آن این است که بگوییم بله این با این که متنجس بود، با این که کثیف بود، با این که قدر بود، و عامل تطهیر و عامل برنده قذارت در آن وارد نشد اما به خاطر تبعیت از یک چیز دیگر پاک شد. این خودش یک امر غریبی است. فلذا غرابت این امر یمنعنا از این که بگوییم در ذهن عرف چنین مطلبی است. معنایش این است که بپذیریم عرف بما الله عرف یک امر غریبی را قائل هستند. و این مشکل است.

سوال: ...

جواب: ببینید شما یک وقت سیره را می‌گویید، خب قبول کردیم. ببینید مرحوم محقق حکیم الارتکاز العرفی در مقابل السیره قرار داده است.

سوال: این که شما یک چیزی را بشوید، قذارت را از آن از بین ببرید ولی قذارت به دست باقی بماند. این را عرف نمی‌پذیرد.

جواب: چرا نمی‌پذیرد؟ فرض این است که آن عامل تطهیر و برنده قذارت به دست وارد نشد. پشت دست من هم دائما می‌خورد به این لباس و الان که دارم آب می‌ریزم چون آب را کم مصرف می‌خواهم بکنم، خب این قدر آب نمی‌ریزم که متوفر باشد تا پشت دستم را هم بگیرد. یا همه جایش را بگیرد. یا این‌ها می‌گویند وقتی می‌چلانی این آبی که از لباس خارج می‌شود می‌آید روی دست، پاک می‌کند. اشکال این است که مگر گفتند حتماً موازی بچلان. ممکن است این جوری عمودی بچلانم. خب وقتی عمودی می‌چلانم آن آب که نمی‌رود بالا و بعد بیاید پشت دست من را فرا گیرد. پس این که فرمودند این اینغسال پیدا می‌شود، نه چنین امری نیست. خب حالا اینغسال پیدا نشده و همین طور گفته چون آن پاک شده، این هم پاک شده. این امر غریبی است لذا نمی‌توانیم بگوییم در ذهن عرف چنین مطلبی است.

سوال: خب عرف بعید نمی‌داند این را. اگر موضوع این واحد باشد، این دو تا امر غریب را که می‌فرمایید، عرف یکی از آن دو را غریب می‌داند و آن این که دست پاک نشود ولی لباس پاک بشود.

جواب: نه اشکالی ندارد می‌گوید لباس پاک است چون شستید. دست نجس است ولی منجس نیست. چرا؟ لزالة نجاسته.

خب و للكلام تتماثل.

و صلى الله على محمد و آل محمد.

[1]. فقه الشيعة - كتاب الطهارة، ج 5، ص: 193